



۲۰۲۲/۰۳/۳۰



محمد داؤد مومند

تدبر نظامی محمد گل مومند در یکی از جنگ های سمت جنوبی

مرحوم محمد ایوب مومندی که بیشتر عمر ۸۴ سال خود را در ساحه مطبوعات و تعلیم و تربیه سپری نموده است مینویسد، زمانیکه در سال ۱۳۲۹ مدیر عمومی مطبوعات و مسئول نشر روزنامه «ورانگه» در ولایت پکتیا بودم، روزی یکی از دوستانم بنام «سید حنان» که در دوره امانی وظیفه سکرتریت «عبدالحکیم خان لویناب شاغاسی» حاکم اعلاى سمت جنوبی را داشت برایم از یک گزارش یک جنگ در دوره امانی چنین روایت نمود:

در دوره سلطنت غازی امان الله خان در سال ۱۳۰۳ که قوم وزیر و اقوام قبائلی دور و پیش، به تحریک دشمنان قشله عسکری خوست و مرکز ولایت را قلا بند نموده بودند، عبدالحکیم خان بارکزی حاکم اعلاى خوست که من وظیفه سکرتریت او را به عهده داشتم، سخت در هراس بود و زمانیکه اغتشاشیون به محل بود و باش حاکم اعلاى فیر میکردند ناله و فغانش بلند میشد و میگفت (مشران لشکر را بفهمانید که هدف خود را تشخیص کرده فیر کنند)

اما از طرف دیگر مرحوم محمد گل خان مومند قوماندان عسکری، به مناصب دارها اکیداً امر نموده بود که از فیر نمودن به جانب مقابل احتراز ورزند. در طول دو سه روز از جانب مخالفین حکومت که تعداد شان به هفت هزار نفر تخمین میگردد، هزاران فیر به سوی قشله عسکری صورت پذیرفت، ولی از طرف عساکر کدام عکس العملی صورت نگرفت. در روز چارم حوالی ساعت ده بجه محمد گل خان مومند به حاکم اعلاى پیغام فرستاد که اگر میخواهی با من همراهی نمایی منتظر آمدنت میباشم؟

در غیر آن من با دست های خالی نزد لشکر مخالفین میروم.

عبدالحکیم خان به من گفت که (بچیم، آغای مومند، خو یک آدم سر تیر است، من نمی خواهم خود را زنده بدست دشمن بسپارم، خودت از طرف من آقای مومند را همراهی کنی.)

زمانیکه من این حرف والی را شنیدم، پیغام او را شخصاً به مومند رساندم.

درین وقت مومند برای سواری خود یک اسپ سفید را زین کرده بود، بدون تفنگ و حتی تفنگچه با یک نفر ضابط و یک نفر عسکر که یک بیرق سفید را در دست داشت بطرف لشکریان مخالف دولت رهسپار شد. من هم با ایشان بودم، زمانیکه از دریا تیر شدید در ساحه که لشکر قرار داشت روی یک تپه اسپ خود را استاد کرد و با صدای بلند به لشکریان خوش آمدید گفت و علاوه نمود که مشران لشکر کمی نزدیکتر بیایند تا صحبت های همدیگر خود را شنیده بتوانیم.

واقعیت امر این است، من که عمری را با صاحب منصبان عسکری و مامورین عالی رتبه دولتی سپری نموده و در بسا «مرکه ها و جرگه ها» اشتراک ورزیده ام، اما همچو شجاعت و استعداد محمد گل خان مومند را در وجود شخص دیگری ندیده ام.

محمد گل خان مومند چنان یک خطابه فصیح و جالبی را به زبان ملی پشتو داد که لشکریان و بخصوص مشران آن را چنان تحت تأثیر آورد که همه ایشان انگشت به دندان شدند و همه به یک آواز گفتند که (برادر پشتون و مسلمان شجاع ما، تا دیروز که ما سینه خودت و منصبداران تو و قشله عسکری ات را هدف میل ها و مرمی های تفنگ های خود قرار دادیم، یک مرمی از طرف خودت به سوی ما فیر نشد، اکنون ما ترا به حیث بزرگ و برادر پشتون مسلمان خود شناخته و دست برادری خود را بطرفت دراز میکنیم و اگر (امان الله خان مطلق کافر هم شده باشد، اما اگر مانند تو یک منصبدار مسلمان واقعی و پشتون شجاع داشته باشد، ما با او کاری نداریم، ریسمان تو، و گردن ما)

در حدود دوازده ظهر این مجلس با فیر های تفنگ و نعره های شادمانی و چک چک ای ممتد به پایان رسید و در اخیر محمد گل خان مومند روی بطرف بزرگان و مشران قومی کرد که من مهمان شما هستم و یا شما مهمان من میشوید؟

مشران قومی به یک صدا جواب دادند که برادر بزرگ ما، هر طوریکه شما لازم میدانید، اگر مهمان ما میشوید قدوم تان سر چشم های ما، و اگر ما را مهمان میکنید ما حاضریم با شما برویم و با کمال افتخار در نان چاشت شما اشتراک ورزیم.

لشکر منحل گردید و مشران و بزرگان قومی یکجا با محمد گل مومند بصوب قشله عسکری رهسپار شدند، زمانی به دروازه قشله عسکری رسیدند، از طرف عساکر قشله عسکری با فیر های ممتد و مراسم شاندار پذیرایی شدند.

زمانیکه مومند بابا داخل دفتر کار خود شد، گوشک تلیفون را برداشت و در ضمن صحبت با اعلیحضرت امان الله خان گفت که اعلیحضرتا! مشران و بزرگان وزیر و اقوام دیگر قبائلی به رغبت خود به خوست آمدند، تا چند روزی مهمان من خواهند بود و بعداً اگر حیات باقی بود با مهمانان خود به مرکز خواهیم آمد و به حضور شما مشرف خواهیم شد.

امان الله خان به طور مکرر و لهجه مصرانه این مؤقیبت بزرگ را به محمد گل خان مومند تبریک گفت و خواهش نمود هرچه زودتر به مرکز برگردند.

مومند بابا با لهجه نرم و مهربانه به شاه اطمینان داد و گفت اعلیحضرتا

این مردم، پشتون های مرد صفت و مسلمانان خوب هستند، ایشان با ما در جنگ استقلال نیز سهم بزرگی گرفته بودند و اکنون هم با ما دوست و در برابر هر دشمن در هر سنگر آماده قربانی و پیکارند.

سه روز بعد مومند با مشران و بزرگان قومی به کابل رفت و چند روز بعد مجدداً به خوست برگشت و علاوه بر صفت قوماندان عسکری فرمان حکومت اعلی را هم با خود آورد و به امر اعلیحضرت امان الله خان عبدالحکیم بارکزی را تحت الحفظ به مرکز فرستاد.

مشران قومی بعد از چند روز مهمانی در خوست در حالیکه از خوشحالی در جامه نمی گنجیدند، دست برادری و هرنوع همکاری و مساعدت را به بابا دادند.

تبصره: شاغلی احسان لمر افغان جرمني، تحت تلقینات و تلقیات غبار و فرهنگ و غیره دشمنان مادر زاد زعماء پشتون تبار، این بابای پشتون تبار را نیز متهم به خیانت به غازی امان الله میسازد، که در نوشته آینده روی آن مکث خواهم نمود.

با عرض حرمت



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید

